

## روایتی از تلاش رضا خان و محمدرضا شاه برای حذف روحانیت

۱۲ تیر ۱۳۹۳ ساعت ۱۵:۰۱

علی دشتی سناتور و نویسنده دوران شاهنشاهی می‌گوید: بعد از آن سخنرانی کذایی اعلیحضرت در قم و توهین به روحانیت شیعه، از سر اندرز به شاه گفتم، سخنرانی اعلیحضرت در قم توهین به روحانیت شیعه بود که مورد احترام مردم هستند. شاه در پاسخ گفت: «کاری که پدرم نتوانست با اینها انجام دهد، می‌خواهم من انجام دهم».

در کتاب «سروها در باد: آخرین روزهای شاه در تهران»، به تقریر امیراصلان، به ذکر خاطره‌ای از علی دشتی از رجال پهلوی ذکر کرده است که در ۲۲ شهریور ۱۳۵۷، علی دشتی، سناتور و نویسنده معروف، نزد شاه وقت ایران می‌رود. دشتی از مسئول تشریفات شاه می‌پرسد، آیا لازم است لباس رسمی بپوشم؟ که مسئول تشریفات پاسخ می‌دهد لباس تیره بیوشید بهتر است. مسئول تشریفات می‌گوید: دشتی در ساعتی که برای شرفیابی تعیین شده بود آمد و چون کسی حضور نداشت او را به اتاق شاه راهنمایی کردم تا شاه به طور خصوصی با وی گفت‌وگو کند.

دشتی، پس از شرفیابی، نزد من آمد. گفتم، انشاء... موفق شدید به اعلیحضرتین روحیه و آرامش بدهید؟ گفت، راستش نتوانستم اعلیحضرتین را با نظر خودم موافق سازم.

او گفت، پس از واقعه خرداد ۱۳۴۲، وقتی سفیر ایران در بیروت بودم، بعد از آن سخنرانی کذایی اعلیحضرت در قم و توهین به روحانیت شیعه، نامه‌ای در ۱۳ صفحه نوشتم و توسط حسین علاء که در آن زمان وزیر دربار بود به شاه دادم. وقتی نتیجه را از علاء پرسیدم، گفت، شاه نامه را خوانده و نوشته‌اند: «باز این پیران اندرزگو دست از اندرزگویی بر نمی‌دارند».

بعد اجازه شرفیابی خواستم و به تهران آمدم. روز ملاقات با شاه، از سر اندرز به شاه گفتم، سخنرانی اعلیحضرت در قم توهین به روحانیت شیعه بود که مورد احترام مردم هستند. شاه در پاسخ گفت: «کاری که پدرم نتوانست با اینها انجام دهد، می‌خواهم من انجام دهم و تکلیفم را برای همیشه با اینها روشن کنم، اینها مانع اصلاحاتی هستند که من می‌خواهم در کشورم انجام دهم».

دیگر من سخنی برای گفتن نداشتم.

علی دشتی سپس به ماجرای شرفیابی امروز خودش پرداخت و گفت: «پس از آنکه شرفیاب شدم، اعلیحضرت و ملکه نشستند بودند. هر دو رنگ پریده و مضطرب و نگران از آنچه روی داده است و از آنچه در آینده رخ خواهد داد. ملکه مرتب سیگار می کشید. شاه، برای نخستین بار، به من اجازه نشستن داد. شاه را بسیار افسرده و پریشان دیدم. فرح رو به من کرد و گفت: «شما دقیقاً ناظر وضعی که در مملکت می گذرد هستید و می دانید چه می گذرد. به نظر شما که از رجال با تجربه کشورید چه باید کرد؟» پس از مدتی گفتم: «علیحضرتا چند راه به نظر من می رسد.» شاه گفتند بگو. و من گفتم: «نخست آنکه، اعلیحضرت مدتی از تهران خارج شوند و در جزیره کیش یا شمال اقامت کنند تا آبها از آسیاب بیفتد.» در این هنگام شاه گفت: «آقای دشتی این ممکن نیست... من باید در تهران بمانم و ناظر اوضاع باشم.» علیحضرت، پس از سخنان شاه، گفت: «دیگر چه به نظرتان می رسد؟» گفتم: «بایستید و مقاومت کنید... چاره ای نیست، اگر سلطنت را دوست دارید باید چنین کاری بکنید.» شاه گفت: «خشونت دامنه تظاهرات را گسترده تر می کند، آن وقت دیگر مهار کردنش ممکن نیست.»

گفتم: «ان شاء... اعلیحضرت گستاخی مرا خواهند بخشید. اما پس از واقعه خرداد ۱۳۴۲ که من سفیر ایران در بیروت بودم، نامه ای در سیزده صفحه تقدیم حضورتان کردم و در آن نوشتم سخنرانی اعلیحضرت در قم شایسته نبود. در آن سخنرانی به روحانیت شیعه توهین کردید، روحانیت شیعه در ایران مقدس است و مردم با دیده احترام به آنان می نگرند. ولی اطرافیان نادان شما هر روز فاصله شما را با روحانیت بیشتر کردند. نظر مبارکتان می آید وقتی با اسدالله علم، نخست وزیر و پاکروان، رئیس سازمان امنیت و اطلاعات کشور، شرفیاب شدیم، علم با اصرار می خواست که آیت الله خمینی را نابود سازید تا مملکت آرام بگیرد. آن مرد با آن کار ساده لوحانه اش می خواست رژیم را نابود کند. در این هنگام بود که پاکروان خود را روی پای شما انداخت و گفت اعلیحضرت شما را به خدا قسم این کار را نکنید.»

شاه گفت: «حالا چه کنم؟» گفتم: «یکی از راه های دیگر این است که باز به روحانیت نزدیک شوید و از آنان دلجویی کنید و نگذارید شکاف عمیق تر شود.» شاه گفت: «اطرفیان من با آیت الله شریعتمداری در تماس اند.» من گفتم: «من شریعتمداری را قبول ندارم. بهتر است با دیگر آیات عظام که مورد توجه مردم قرار دارند و به آنان اقتدا می کنند تماس بگیرید.» شاه دیگر سخنی نگفت.

دشتی ادامه داد: «آقای افشار، الان زمانی است که شاه باید قاطعیت نشان دهد و راهی را برای نجات مملکت و سلطنت و رژیم خودش پیدا کند. ولی شاهی که من امروز دیدم آن محمدرضاشاه سابق نبود. چنان در زیر فشار روحی و افسردگی قرار دارد که حاضر به نشان دادن هیچ واکنشی نیست.»

امیراصلان افشار در پینوشت همین مطلب علی دشتی را اینگونه معرفی می کند:

علی دشتی یکی از علاقمندان رژیم پهلوی بود که به پدر و پسر خدمت کرد. وی صاحب امتیاز روزنامه شفق سرخ بود و در اوایل سردار سپهری رضاشاه با او مخالفت می‌ورزید و با قلم آتشین خود مقالات تندی بر ضد وی نوشت، ولی بعداً جزو مشاوران رضاشاه شد، و عمامه از سر برنهاد و کلاه پهلوی را جایگزین آن کرد.

او چنان مورد توجه قرار گرفت که هنگام سفر به خوزستان از طرف دربار به استاندار خوزستان توصیه شد که پذیرایی شایان از او به عمل آورد. دشتی شخصی تندخو و عصبانی مزاج بود و در پایان عمر سناتور انتصابی شد. این را نیز بگوئیم که علی دشتی یکی از نویسندگان پرمایه کشور بود. کتاب فتنه، ایام محبس و کتاب اعتماد به نفس از آثار اوست که برای نخستین بار به وسیله وی از زبان فرانسه ترجمه شد. او همچنین در مورد حافظ، سعدی و خیام، تحقیقات ژرف و دانش پژوهانه‌ای انجام داده است

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/27451/روحانیت-حذف-شاه-محمدرضای-خان-رضای-تلاش-روایتی/>